

نگاه

تاریخ شخصی نویسنده

پرفورمنسی که در پرسه‌های سپه جلوی چشمان همه زنده می‌شود

زری‌پورجعفریان

«شب بگردیم» عنوان مجموعه داستانی است از علی خدایی. این کتاب را که ۱۵ داستان دارد، نشر چشمه در تابستان ۱۴۰۳ منتشر کرده است. با خواندن داستان‌ها می‌توانیم در اصفهانی که علی خدایی ساخته، «شب بگردیم». اصفهانی با آدم‌ها و نشان‌هایی آشنا. اصفهانی تماشایی با محمد حقوقی، احمد اخوت، ارحام صدر، زاون فوکاسیان و ماما آدیک. اصفهانی با عالی‌قاپو، زاینده‌رود، مدرسه چهارباغ، چهل‌ستون، توریست‌های خارجی و راهنماهای میراث فرهنگی، پل مارنان، پل فلزی، پل خوبی و بازار. اصفهانی با گُر آردی و بستنی قیفی. اصفهانی با آواز معین و صدای درشکه‌ها و پرنده‌ها. اصفهانی با درختان توت و گردو. اصفهانی که علی خدایی آن را ساخته است؛ اصفهانی دیگر، روایتی از اصفهان و آدم‌ها که می‌توان آن را به‌نوعی تاریخ شخصی نویسنده هم دانست.

بخشی از این تاریخ شخصی، دوستی است و البته فرهنگ، ادبیات، سینما و تئاتر. دوستی با زاون فوکاسیان. پیاده‌روی‌های شبانه طولانی در «چهارباغ». خدایی سال ۹۳ در یادداشتی برای زاون نوشته: «اصفهان بدون او صفا ندارد». داستان هفتم کتاب «شب بگردیم»، امکانی برای شنیدن صدای زاون فوکاسیان (۱۳۲۹–۱۳۹۳) است. صدای او وقتی در تلاش است در کتابی از «لُر‌تا هایرآپتیان» (۱۲۹۰–۱۳۷۷) بنویسد. و صدای دوستی. «روزهای لُر‌تا» داستان روزهایی است که زاون و علی خدایی با هم از لُر‌تا و تئاتر ایران حرف می‌زدند. شب‌های قدم‌زدن در چهارباغ، ایستادن کنار خانه‌های قدیمی و کپ‌زدن. ردشدن از کوچه پس‌کوچه‌ها و حُر‌فِزْدن از مصاحبه‌ها و خاطره‌ها. ورق‌زدن مجله‌های قدیمی در خانه زاون و فکرکردن به اینکه: «چه سؤال‌های تازه‌ای را می‌شد پیدا کرد؟» و صدای لُر‌تا: «ایروان، تبریز، تهران، ماسکو، تهران، ماسکو، وین، این‌ور، اون‌ور. همه‌ش اینجا، همه‌ش اونجا. همیشه به خُدم می‌گفتم تو به هنرمندی خانم. می‌تونی هر جای روی سن بری و بازی کنی. همین آراشمم می‌داد. صافم می‌کرد. ایستاده، کمی نج‌شدم. نمی‌افتادم. هرچی برازنده باشی بهتره».

کتاب «پردی از یادم» (انتشارات خجسته–۱۳۹۳) حاصل نزدیک به ۲۰ سال تلاش زاون برای گردآوری یاداشت‌ها، خاطره‌ها و گفت‌وگوها درباره لرتاست. وقتی زاون کتاب را شروع کرد، لُر‌تا زنده بود. علی خدایی از دوستی خودش و زاون نوشته. مثل دوستی و همسایگی لُر‌تا و «این». وقتی او از دودکش لُر‌تا را صدا می‌کرده: «هر بار به به اسمی. زیباخانم، مادام رزا، مادام زینا، لیلیک خانم. بعد می‌آمد پشت در. زنجیر را باز می‌کردم و صبر می‌کردم. صدای پاشنه‌های کفشش روی پله‌ها می‌اومد. آروم. آروم. حالا رنگ می‌زنه. در رو باز می‌کردم. «باید این ساعت شیرینی خورد»، «حالا باید میوه خورد»، «صبح ورزش کردم»، «عصر تمرین دارم»، دست‌هاش مثل پرنده حرکت می‌کرد. جلو چشم‌هات. تو آسمون». «نمی‌آی عصر با من بریم تئاتر؟» «لُر‌تا که بود؟ بازیگری که ۵۰ سال روی صحنه‌های تئاتر ایران زندگی کرد. شاید بتوان گفت تنها هنرمندی که در دوره‌های گوناگون تئاتر معاصر، «تئاتر سعدی»، «تئاتر کسری»، برنامه‌های تئاتر، تلویزیون، گروه‌های آزاد تئاتر و بالاخره در کارگاه نمایش، فعالیت داشته است. آن‌طور که از قول اربی اوانسییان در کتاب «پردی از یادم» آمده: «لُر‌تا تنها زنی است که با روشنفکرهای دهه ۱۰ تا ۳۰، نشست و برخاست داشته». خدایی در «روزهای لُر‌تا» نوشته: «تو این چند سال خیلی‌ها مُرُند. خیلی‌ها پیر شدند»، «برای من روشن بود که تو چقدر آروم و دوست داری و چقدر غمگینی که اینها زرتی پیر شدند. اما روشن نبود که تو دنبال چی می‌گردی، چی را می‌خواهی پیدا کنی؟»، نوشته: «زاون اینجا نیست رفته است وین دنبال چنتا عکس از لُر‌تا. من اینجا نشسته‌ام و هر تکه از یادداشت‌ها در دوباره می‌خوانم. آتهایی را که نوشته‌ام، خط می‌زنم. یادداشت‌ها خط‌خطی شده‌اند. حالا من هم نیستم. همه ما را با گذرآید توی این کتاب که با هم زندگی کنیم». خدایی به زیبایی در ادامه نوشته: «یادداشت را که مرتب می‌کنم، می‌بینم که چیزی جز نوشتن از لُر‌تا نه برای من و نه برای زاون باقی نمانده. خودمان را با لُر‌تا سرپا نگه داشته‌ایم». چند سال از نوشتن «روزهای لُر‌تا» گذشته؟ خدایی نوشته: «بعد من و زاون پیر شدیم». نوشته: «تو دنبال چی می‌گـردی زاون؟» همین را می‌توان از خودش هم که نویسنده این داستان‌هاست پرسید: «تو دنبال چی می‌گردی؟». او در این کتاب و «آدم‌های چهارباغ» بخش‌هایی از اصفهان را به تصویر کشید. شاید دنبال «همان تکه‌ای از اصفهان که در هیچ کجا نیست» و این چیزی است که داستان‌های کتاب را خواندنی می‌کند. شکلی از تجربه، روایت، فرم و داستان که شیوه علی خدایی است.

نکته جالب دیگر این کتاب دیدار دوباره با عادل‌ه دواجی است. «عادل‌ه نشست کنار مریضا و از شیشه دید که چهارباغ تاریک شده و احمد سبیبی با گازی پر از سبب آتینا را تماشا می‌کنند». عادل‌ه و احمد سبیبی شخصیت‌های کتاب «آدم‌های چهارباغ» اینجا هم همچنان هم‌دگر با دوست دارند. و این داستان‌ها جز به فضای خودشان تعهدی به هیچ واقعیت و تاریخی ندارند. جهانی که زبان، فضا و تاریخ خودش را دارد. در داستان‌های کتاب روح شهری زنده به تصویر کشیده شده است. شهر، در داستان‌ها موجود زنده‌ای است که نفس می‌کشد. شهری که صدای خودش را دارد: «صدای چرخِی که می‌گردد، پشت پنجره‌ها وقت کار صدای آواز می‌خواند، صدای گفت‌وگوی عابران، صدای خنده، صدای آب، صدای آب سمت شرقی پل که با صدای سمت غربی تفاوت دارد. صدای شرقی، عبور آب است از پل و صدای غربی، صدای رسیدن آب به پل».

«شب بگردیم» امکانی برای پیاده‌روی است در شب اصفهان. «آن ساعات شب تقریباً کسی در میدان نبود. بو و تارپکی، سایه‌های بناها و یک گریه». امکانی برای دیدار با «ماریت هاکس» است که سمت میدان نقش جهان می‌رود. زنی که می‌خواهد از مناره بالا برود. کارگرها ایستاده‌اند و او را در میدان تماشا می‌کنند. زنی که با دیگر زنان انگشت‌شمار میدان فرق می‌کند». امکانی برای دیدن تکه‌هایی از خواب‌های جهانگرد‌ها، جهانگرد‌هایی مثل «هاکس» که «وقتی از اصفهان می‌رفتند، آنها را همین‌جا می‌گذاشتند. خواب‌ها می‌ماند اما عکس و نوشته و خط و هرچه می‌شد، می‌پردند. زیر همین اسفالت کنده‌شده را خوب بگردی، طراحی‌های آنها را پیدا می‌کنی. خواب‌هایشان را. برای همین شب‌ها که از اینجا می‌گذرم، صدای تکان‌خوردن درخت‌ها، ریختن یک برگ با رقص و بویی شبیه گل محمدی و بی‌اختیار نگاه‌کردن به سمت یک چراغ را که لحظه‌ای خاموش به نظر می‌رسد، نشانه می‌دانم. کسی خواب می‌بیند، کسی سال‌ها قبل، ده‌ها سال قبل اینجا خواب دیده است و دوباره تکه‌ای از خواب زنده شده». امکانی برای سفر در تاریخ و دیدن اینکه «چگونه بعد از برمه‌ها شاه و مهمانش از ضیافت‌خانه چهل‌ستون بیرون می‌آیند» و دیدن «چند قرلباشی که بر سررد چهل‌ستون ایستاده‌اند»، در نهایت «پرفورمنسی یگانه که هنوز کسی جرئت اجرای آن را نداشته اما در پرسه‌های سپه جلوی چشمان همه زنده می‌شود».

در این سال‌ها که تفکیک داستان و ناداستان به روال ادبیات آمریکایی در ادبیات فارسی هم سفت و سخت شده، علی خدایی هنوز تن به این زشت و زیبای زمانه ندارد. و همین باعث شده بسیار بیشتر از آن دیگران خاطراتی که در او رقیق می‌شود و شکل عوض می‌کند و بعد خودش و دیگران درونش جابه‌جا می‌شوند. «شب بگردیم» را شاید بشود کامل‌کننده مجموعی از افکار و داستان‌های او دانست: «مجموعه‌ای که با «کتاب آذر»



علی خدایی، یکی از بزنگاه‌های ادبیات ما

در مرز داستان و ناداستان

محمدطلوعی

در این سال‌ها که تفکیک داستان و ناداستان به روال ادبیات آمریکایی در ادبیات فارسی هم سفت و سخت شده، علی خدایی هنوز تن به این زشت و زیبای زمانه ندارد. و همین باعث شده بسیار بیشتر از آن دیگران داستان‌هایش برای ادبیات فارسی تازه بماند و سرنمون باقی نویسنده‌های دوران باشد. نزدیک یک‌چهارم قرن پیش (دقیقا ۲۴ سال پیش) یادداشتی نوشتم بر مجموعه داستان «تمام زمستان مرا گرم کن». علی خدایی و آنجا گفتم که یکی از محبوب‌ترین نویسنده‌های فارسی‌زبان برای من است، چون درگیر چرخش‌های زبانی نیست و جزئیات صحنه‌ای و توصیفات دقیق آدم‌ها برایش اهمیت بیشتری دارد و من را یاد نویسنده‌های آمریکایی مثل چپور و تورتن وایلدِر می‌اندازد. بعد از چاپ مجموعه داستان «شب بگردیم» کنار بقیه داستان‌هایش حالا می‌توانم بگویم او هیچ ربطی به نویسنده‌های آمریکایی ندارد و بسیار شبیه نویسنده‌های فرانسوی، دوراس و کامو و دوپوار است.

داستان‌سیرها

شیمایاهرمند

با قرعه انتخاب می‌کند و با هدفمندی سرورکار ندارد، و چه‌بسا پرسه‌زنی باشد که همچون «فلاتور» بودلر/ بنیامین تنها خیابان‌ها را درمی‌نوردد و هیچ هدفی به‌جز پرسه‌زنی ندارد. قدم‌زدن در داستان‌های علی خدایی زنی نوعی مناسک برای بازیابی خاطره‌گذشته است که به‌نوعی پیوستار فضا-زمان را فشرده می‌کند. از خلال این بازیابی خاطره است که حافظه شهر به سخن درمی‌آید، حافظه‌ای به‌ظاهر شخصی که در داستان‌های «شب بگردیم»، روان جغرافیای شهر اصفهان را نشانه می‌رود تا حافظه‌ای جمعی بسازد. بازخوانی اصفهان نوعی بازتعریف تاریخ زیرپوستی شهر نیز هست: «هر مسیر نکته ننهانی دارد که آرام‌آرام پیدا می‌شود. جبری است که با راه‌رفتن‌های شبانه به‌تدریج واضح می‌شود. مثل حل یک معما. چراغ‌هایی که تا بعد از نیمه‌شب هنوز روشن‌اند… نمایش نور و صدا اجرا می‌شود. صداها اغلب ترانه‌های روزند و تا جایی که می‌شنوم ریتمی را تکرار می‌کنند و نور که روشن می‌کند برای یک لحظه ستون‌ها را و لحظه بعد همه‌چیز فروری‌ریزد و کلمه‌های روزنامه می‌شود وقتی خیلی جوانم. وقتی که اینجا چهارراه است، مثل نور و مثل همین صدا بسیار بیشتر می‌درد ساختارهایی که تا امروز نوشته. گویی خود

ساکن اصفهان

پرهام جئاتیان

دستش می‌شناسد. آن‌قدر خوب می‌شناسد که حتی می‌تواند در آن شب‌گردی کند و مطمئن باشد هم نخواهد شد. بعد از خواندن داستان‌های «شب بگردیم» کاملاً بدیهی است که گمان کنیم اولین ساعت پیش از سی‌وسه‌پل رد شده و پس از گشتی در نقش جهان به خانه برگشته‌ایم! علی خدایی در مجموعه داستان «شب بگردیم» نیز درست مانند عمده دیگر آثارش مرز داستان و ناداستان را آن‌قدرها هم جدی نگرفته و چه‌بسا آن را به بازی می‌گیرد. در داستان اول این مجموعه می‌خوانیم: «احمد اخسوت رنگ زده بود ظهر می‌آید کنار در خروجی بیمارستان، کنار تندیس علی‌اکبر خان، تا یک جلد از کتاب تازه‌اش. به انتخاب مترجم، را بدهد علی خدایی…» بلافاصله متوجه می‌شویم ایرادی در کار است؛ ایرادی زیبایی‌شناسانه در فاصله واقعیت و خیال و هر چقدر جلوتر می‌رویم این فاصله محوتر می‌شود. تا آنجایی که شاید دیگر کم می‌کنیم چه چیزی خیال و چه چیزی واقعیت است. علی خدایی در «شب بگردیم»، خیال‌پردازی با واقعیت را به کمال رسانده است و این کمالی که از آن حرف می‌زنم، سیال‌بودنی در فضای داستان‌ها است. سیال‌بودنی که کیفیت رمزآلود منظر خدایی را درباره اصفهان و آدم‌هایش تشدید می‌کند. «به نظرم اصفهان رمز دارد و من در این رمز گیر کرده‌ام. در آن لجه و صدا گیر کرده‌ام. در سسی سال‌ها کار در کنار میدان نقش جهان گیر کرده‌ام. هر روز که به میدان نقش جهان می‌روم، می‌گویم مبادا شاه‌عباس زودتر از من از اینجا رد شده، مبادا محمود افغان الان از آن پشت بیرون بیاید! اینجا شاید فانتری باشد، اما وقتی در اصفهان از کنار برخی بناها رد می‌شوید، احساس می‌کنید خودشان را به کمال رسانده می‌کنند». اینجا دوباره برمی‌گردیم به تاریخ اصفهان و روایت خدایی از این تاریخ. اما

این بار بی‌پروازتر از پیش و سیال‌تر هم. سیالیتی که بی‌شک در کنار شفافیت نثر و بازی با خیال و واقعیت، حاصل تعمق او بر موقعیت‌هایی است عادی. دست‌کم به‌ظاهر عادی. موقعیت‌هایی که خدایی بر آنها مکت می‌کند و آنها را می‌کاود، لحظاتی از زندگی روزمره‌اند که آن‌قدر تکرار شده‌اند که دیگر حس نمی‌شوند، گویی وجود ندارند. او در هر داستان این تکرار روزمره را جلا می‌شوید. احساس می‌کنید خودشان را به کمال رسانده در داستان‌های او تأمل بر همین لحظات است. مزه‌مزه کردن همین تکرار‌ها. و من فکر می‌کنم شاید داستان نوشتن چنین چیزی باشد: توجه خود را معطوف چیزی زیسته شده، دیگر حس نمی‌شود. با این تعریف، «شب بگردیم» یک مجموعه داستان حسابی خواندنی است. حالا شاید علی خدایی اصفهانی نباشد اما با خواندن «شب بگردیم» بی‌شک درمی‌یابیم که او از معدود ساکنان بحق این شهر بر رمز و راز است و می‌تواند با داستان‌هایش ما را نیز در آن سکونت دهد.

شیرازه

شیرازه

نگاهی به مجموعه‌داستان «شب بگردیم» علی خدایی

نقره‌پوش

زهرا نصر

مجموعه داستان «شب بگردیم» تنها خواندن یک‌سری داستان نیست؛ گردآوری راوی‌های در هم تدخیل‌شده‌ای است در پی یافتن دوره‌هایی از تاریخ اصفهان: یافتن مناره‌ها، مسجد‌ها، پل‌ها و شبگرد‌های مرده‌ای که هنوز پرسه‌زن کف خیابان، به دنبال یاران قدیمی می‌گردند. «شب بگردیم» قصه تئاتری‌هاست، سینمایی‌ها، نویسنده‌ها، کافه‌چی‌ها، خیاط و سلمان‌ها، قصه مادی‌ها و درخت ماگنولیاست. روایت سفرنامه‌نویس‌هاست، عکاسان و شاردن‌هایی که اسیر و شیدای این شهر بوده‌اند. «شب بگردیم» روح خود اصفهان است، روح آدم‌هایی در گذشته‌های دور و نزدیک.

سبک روانی «شب بگردیم» با جملاتی چکشی، مُقطع و ناتمام، تودرتویی‌هایی دارد که روایتگرهای زنده و مرده پشت یکدیگر پناه می‌گیرند تا آنچه را بر آنها و دیگری گذشته، ماندگار کنند. روایت پُرشِی‌ای که از این راوی به آن راوی دُور می‌چرخد و در داستان «روزهای لُر‌تا» که بهترین داستان مجموعه است، خیلی خوب این اتفاق افتاده. جمله‌ای از زبان زاون گفته می‌شود و باید بگردی ببینی دِل‌اوگ بعدی متعلق به لرتاست، آدیک، این را کاوه و کلار. علی رفیق زاون، راوی ناپیدایی است که لایه‌های زیرین داستان را به ترمی شخم می‌زند. در این نوع روایت‌ها هیچ مستقیم‌گویی در کار نیست و خواننده خود پی به یک سری روابط هنری، عاطفی و گاه برملان‌شده می‌برد که نشان پیوند مشترک نویسنده است با خواننده برای درک و فهم یک اثر دوجانبه. جمله‌ها لقمه جویده‌شده نیست و نیاز به مکت و تعمق دارد تا به تاولی متفاوت رسید. در این سری داستان‌ها، اگر توصیفی تکرار شود، در جایی دیگر مثلاً در صفحه ۸۹، جبران می‌شود. خیابانی کنده‌کنده‌شده مانند کیکِ وصف می‌شود که سطح روبه‌اش را کنده‌اند. کیکِ خورده و نخورده که در تاریخ این قرن سفت شده. نویسنده، ویرانی‌شهر را به سمت‌وسوی کیک و خامه‌ای می‌برد که به تکرار در داستان‌ها از آن استفاده کرده. او با راوی‌های مرده و زنده خواننده را به پوسته چهل‌تکه شهر می‌برد. هیچ چیز میرا نیست که تمام شود. همه به روانی رود جریان دارند بی‌آنکه زیاده‌گویی‌ای در کار باشند. حتی در مورد بعضی واژه‌هایی که از زبان لُر‌تا، ایرن، آدیک یا کلار گفته می‌شود، نویسنده، نیازی نمی‌بیند توضیحی اضافه بدهد؛ واژه‌هایی مثل آندوکت، سوسکه، تروپشان، سبکان و… چراکه واژه‌ها مسترد در بستر جمله، معنای خود را تا حدی تفهیم می‌کنند. نویسنده آگاه به خواننده‌هایی است که هرکدام بنا بر قومیت و حرفه خود، سهم می‌برند. علی خدایی مانند راوی داستان «دیوارنوشته‌ها» با قیچی‌کردن تکه‌تکه‌های شهر، هر تکه را در مکانی دیگر می‌چسباند تا شبگردی دور چهارباغ باشد و محله جلفا، ایستان میان دهنه پل‌ها و بخواند آجزرت‌راشه‌ها، عشق زاون به لُر‌تا، میهمان‌شدن چخوف و ترجمه‌های احمد اخوت، ماریت هاکس و کنتس لُر‌تا روی صحنه تئاتر و آوازخواندن در رستوران صحرا توسط آنجلای یونانی. یک‌سری داستان‌ها بوی دارچین می‌دهند، بوی سوپ بُرش با خامه و پیراشکی، بوی عطر شب‌بوهایی که جریان خونی است در رگ به رگ شهر. از خشم و دناّت خبری نیست.

اگر در داستان «دیوار کوتاه» استاد خیاط سهمیه تریاک را بچسباند لای آستری کِت خواستگار جوان، چندان نمرم بین نخمه آجیل، بوی شب‌بو و عطر اوبویوم حل می‌شود که خواننده بی می‌برد در شهری پرسه می‌زند که نه داروغه‌ای هست، نه نااعلاجی مرضی ابیدمی مثل سینیوزیت، نویسنده با کلچین‌کردن آدم‌ها، بناها، تصنیف‌ها، شنیده‌ها و دیده‌ها، شهری می‌سازد تا یک‌سری احساس‌ها، بوها و طعم‌ها در گردونه‌ای سیال بچرخند و راوی‌ها فقط از دلتگی‌ها یاد کنند. از خاطره‌ها، از بودن و نبودن‌ها. همان‌طور که جملاراهه با «فارسی شکر است» نُقلی در دهان داستان کوتاه نهاد، «شب بگردیم» هم عروسی شد نقره‌پوش که به همراه زنگوله اسب و درشکه، حال‌حالا دور میدان می‌چرخد.